

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله جلسات برای امامت

فصل سوّم: تالیف و جماع از سوی

مصطفی امینی خواه / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد

و آله الطيبين الطاهرين

و لعنة الله على القوم الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي.

جهل، ریشه همه دعواها

واقعه شهادت حضرت زهرا (سلام الله عليها) پدیده‌ای است که بسیار اعماق شگفت‌انگیزی در تحلیل این واقعه نهفته است و اگر خوب کندوکاو صورت بگیرد در عقبه این داستان و علت پدید آمدن این جریان، انسان به یک زوایای کمتر شناخته شده و کمتر توجه شده می‌رسد. یکی از این زوایا را این چند شب ان شاء الله با همدیگر مرور خواهیم کرد.

مبحثی که در این پنج شب ان شاء الله بنا داریم که به آن پردازیم، از یک بیگانگی می‌خواهیم با هم گفتگو کنیم که این بیگانگی خیلی ظاهر قضیه فاطمیه نیست. یک جوهرهایی آدم احساس می‌کند این‌ها خیلی با حرف و منطق و حال و هوای حضرت زهرا (سلام الله عليها) بیگانه‌اند. با امیرالمؤمنین بیگانه‌اند و نمی‌فهمند امیرالمؤمنین چه می‌گوید و فاطمه زهرا (سلام الله عليها) چه می‌گوید و چه می‌خواهد. یک جور بیگانگی در این داستان دیده می‌شود و این بیگانگی ریشه‌اش چی است و کجاست؟ اصل این



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

بیگانگی کجاست؟ می‌خواهیم کمی این را تحلیل کنیم و فکر می‌کنم به نکات خوب و مطالب خوبی ان‌شاءالله برسیم و ان‌شاءالله که این مباحث چراغ راه ما باشند.

یک روایتی از امیرالمؤمنین داریم که در نهج‌البلاغه آمده. حکمت ۱۷۲ نهج‌البلاغه که معروف هم هست و همه شنیده‌اید، «الناس اعداء ما جهلوا»^۱، مردم با چیزی دشمنی می‌کنند که نمی‌شناسند و مردم دشمن چیزی هستند که نسبت به آن جهل دارند. ریشه دشمنی‌ها جهل است.

کمی روی این موضوع بحث کنیم که یعنی چه. آدم نسبت به چیزی که نمی‌شناسد، انس نسبت به آن ندارد. نسبت به فایده آن خیلی باور ندارد، آدم به صورت ناخودآگاه و به صورت طبیعی با پدیده‌هایی که ادراک خاص و شناخت خاص نسبت به آن ندارد ارتباط برقرار نمی‌کند. نسبت به خیلی چیزها همین‌طور است. نسبت به یک کتاب هم همین هست، نسبت به یک سخنران هم همین است. مثلاً می‌گویند فلان سخنرانی را گوش بده. وقتی طرف نمی‌داند کی است و چیست، چه گفته، خاصیتش چه است و فایده‌اش چه است و حرفش از کجاست، قاعدتاً از همان ابتدا کسی مشتاق نمی‌شود که این را گوش بدهد. بعد که کمی گوش داد می‌بیند انگار حرفش حساب است و منطق دارد و روی حساب صحبت می‌کند و منطقی برای گفته‌هایش دارد، تعریف و تأییدی از جایی می‌شنود و بعد که شناختش کم‌کم بیشتر شد، دلش هم قرص و محکم می‌شود.

نسبت به یک غذا هم همین‌طور است. آدم وقتی نمی‌داند این چه چیزی است و فایده‌اش چه است و چه خاصیتی دارد، معمولاً گارد دارد، انس و تمایل ندارد. نسبت به یک میوه و نسبت به یک پوشاک و حتی نسبت به یک ماشین هم همین است. شما اگر قرار باشد ماشین بخرید، آن ماشینی که قبلاً سوار شده‌اید و یا اقوامتان و نزدیکتان داشته‌اند و از آن تعریف کرده‌اند، چرا در شبکه‌های ارتباطی و اجتماعی که برای بازار و خرید و فروش است، معمولاً نظرات کاربران را می‌گذارند؟ شما اگر بخواهید یک جنسی را بخرید، اول نگاه می‌کنید نظرات کاربران چی است و رأی آن چقدر است، آیا پنج ستاره آن پر هست یا نه. رأی مردم عالی است، خیلی عالی است، خوب است، رضایت کاربران و مشتریان چند درصد بوده، کامنت‌ها و نظراتی که مردم گذاشته‌اند چه گفته‌اند، ابتدا خوب آن‌ها را بررسی می‌کنید.

ممکن است این‌ها جهت‌دهی شده هم باشد، خیلی هم راحت است جهت‌دهی این کارها، شما ده نفر را اجیر می‌کنید که بیایند و کامنت مثبت بگذارند، ولی این به ذهن مخاطب جهت می‌دهد. وقتی ده نفر تأیید کردند، آدم احساس می‌کند که این فایده دارد و یک شناخت اجمالی پیدا می‌کند. ولی چیزی که آدم هیچ نظری زیر آن نمی‌بیند، هیچ تأییدی ندارد و جنسش هم مشخص نیست که اصل هست یا نه آدم طبیعتاً در ابتدا کششی نسبت به آن پیدا نمی‌کند و بین این‌وآن فاصله می‌افتد.

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۲.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

این می‌شود دشمنی، بی‌رغبتی، بی‌تفاوتی، زاویه پیدا کردن، خط و مسیرش را عوض می‌کند و می‌رود سراغ یک جنس و یک کالای دیگر. امیرالمؤمنین فرمود ریشه دشمنی‌ها جهل است. همیشه همین‌طور است؟ بله؛ یعنی ما الآن که با اسرائیل دشمن هستیم به خاطر جهل ما است؟ یا با شیطان اگر باید دشمن باشیم، این هم به خاطر جهل ما است؟ بله. این چرا به خاطر جهل است؟ این به خاطر جهل شما نیست، به خاطر جهل شیطان است. این به خاطر جهل اسرائیلی‌هاست. آن‌ها جاهل بودند و دشمنی کردند، دشمنی شما در مقابل دشمنی آن‌هاست، یعنی دشمنی شما دفع شر آن‌هاست، دشمنی شما از سر جهل نیست، از سر علم است، ولی چیزی که ریشه این دعوا بود و مبدأ این دعوا بود جهل بود و از اینجا شروع شد.

آن‌ها نمی‌دانستند و خبر نداشتند و نمی‌شناختند. آن‌ها متوجه نبودند و یک کارهایی کردند. یک کسی متوجه نیست و نمی‌فهمد دزدی چقدر بد است، دزدی می‌کند و شما با این دزد دشمنی می‌کنید. دشمنی شما آگاهانه است و می‌دانید که با دزد باید دشمنی کرد، ولی اصل دعوا از جهل دزد بود. پس ریشه تمام دعوای جهل است و ندانستن است.

همیشه این گارد گرفتن و زاویه پیدا کردن از یک جهلی شروع می‌شود و نمی‌داند. یک کسی خاصیت این آب را نمی‌داند. بچه چرا با آمپول دشمن است؟ چون فقط از آمپول درد آن را می‌فهمد. خاصیت آمپول را نمی‌فهمد و نسبت به آن جهل دارد. نسبت به مدرسه رفتن ممکن است بچه خوشش نیاید، نسبت به کلاس ریاضی ممکن است خوشش نیاید، اگر بچه‌ها خودشان برای خودشان بخواهند برنامه‌ریزی بکنند، از چهار زنگ مدرسه، سه تا را می‌گذارند ورزش و یکی را هم احیاناً هنر می‌گذارند. کسی حوصله فیزیک و شیمی و ریاضی و این‌ها را معمولاً ندارد و بیشترش هم به این برمی‌گردد که نمی‌داند خاصیت آن‌ها چیست. حالا یاد گرفته اتحاد مزدوج بخواند و حل کند، جذرو رادیکال یاد گرفته، انتگرال که دارد ورمی‌افتد و معتقدند واقعاً خاصیت ندارد. خوب اگر قرار است خاصیت نداشته باشد من برای چه باید بخوانم؟ برای چی باید یاد بگیریم؟ به درد کجا می‌خورد؟

آدم نسبت به آن چیزی تمایل مثبت و علاقه نشان می‌دهد که احساس می‌کند این برایش فایده دارد و آن را می‌شناسد و نسبت به آن آگاه است. می‌داند که این فایده دارد. این فایده البته ممکن است باز هم اشتباه باشد، بچه آدامس را دوست دارد و بستنی را هم دوست دارد، چون می‌داند فایده دارد. فایده‌اش را در چه چیزی می‌داند؟ در مزه آن‌ها می‌داند، ولی نمی‌داند که در حقیقت برایش ضرر دارد. برای کبدش ضرر دارد، قندی که دارد ضرر دارد. این چون فایده را مزه می‌بیند، یک بار که تست کرد، بچه‌ای هم ما تا به حال ندیده‌ایم که بستنی بخورد و بگوید آه‌آه. یک پدیده نادر است که بچه‌ای بستنی بخورد و بگوید حالم به هم خورد.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

یک کسی را برده بودند داخل یک باغی، شب تا صبح آنجا بود، صبح پرسیدند چطور بود؟ گفت خیلی بیخود. سؤال کردند چرا؟ گفت اول که بوی گند گل همه جا را برداشته بود، بعد هم تا صبح صدای غرغر بلبل نگذاشت ما بخوابیم. اگر یک بچه هم بگوید بستنی بدمزه است شبیه همین می‌شود. در این حد کج‌سلیقگی نداریم.

پس بچه فایده را در مزه می‌داند، بازی را دوست دارد، فوتبال را دوست دارد، گیم را دوست دارد، پی‌اس را دوست دارد، چرا؟ چون سرگرم می‌شود و کیف می‌کند، تنوع دارد. فایده را در این می‌بیند. پس یک جهل داریم که اصلاً فایده دارد یا نه و یک جهل هم داریم در اثر اشتباه این‌که چه فایده‌ای دارد. جاهل است و نمی‌داند که این فایده ندارد و ضرر دارد. اینجا هم دارد به خودش و یا به کسی دارد به دلیل جهلش آسیب می‌زند.

پس ریشه همه آسیب‌ها و دعواها و اختلافات و مشکلات جهل است. خیلی هم دایره وسیعی دارد. امام صادق (علیه‌السلام) فرمود اگر مردم تفاوت‌های همدیگر را می‌دانستند هیچ‌وقت همدیگر را سرزنش نمی‌کردند.^۲ اگر می‌دانست که این ویژگی‌های دیگری دارد و خدا چیز دیگری به او داده است. ماها روی حساب خودمان، فکر می‌کنیم چون محبت را در این می‌دانم، پس اگر او این شکلی برخورد نمی‌کند، پس یعنی محبت ندارد. چون از بچگی محبت را در این دیده‌ام، فکر می‌کنم محبت مصداق دیگری ندارد. این‌ها همه‌اش جهل است.

عروس رفته بود منزل شوهر، ماهی که خواست درست کند سرماهی را قیچی می‌کرد و ته ماهی را هم از نصفه قیچی می‌کرد و بقیه ماهی را سرخ می‌کرد و غذا درست می‌کرد. یکی سؤال کرد چرا این جوری می‌کنی؟ گفت از بچگی هر وقت مادرم ماهی درست می‌کرد، این جوری درست می‌کرد. از مادرش سؤال کردند، مادر گفت بچه جان چرا این کار می‌کنی؟ گفت من دیدم تو این جوری درست می‌کردی، گفت من اگر این کار را می‌کردم چون ماهیتابه من کوچک بود. تو که ماهیتابه بزرگ داری. این نیامده بود روی مؤلفه‌های دیگر کار کند که این لزوماً به معنای پخت غذا نیست، ممکن است دلیل دیگری هم داشته باشد.

۲. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَكَيْفَ ذَاكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَجْزَاءَ بَلْغٍ بِهَا تِسْعَةً وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَغْشَاءً فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشْرَةَ أَغْشَاءٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِي رَجُلٍ عَشْرَ جُزْءٍ وَفِي آخِرِ عَشْرِي جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءًا تَامًّا وَفِي آخِرِ جُزْءٍ وَعَشْرَ جُزْءٍ وَآخِرِ جُزْءٍ وَثَلَاثَةَ أَغْشَاءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَيْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ ذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا فَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ إِلَّا عَشْرَ جُزْءٍ - لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ وَكَذَلِكَ صَاحِبُ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَغْشَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا. (كلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

جهل، جولانگاه شیطان

شیطان هم از این جهل ما خیلی استفاده می‌کند. اصلاً محل نفوذ و فعالیتش جهل ما است. کسی هست که نمازخوان است و نمازش قضا نمی‌شود، تصور کنید یک نفر در یک خلوتی، یک جوانی در یک دامی بیفتد، مثلاً زنی برایش دام گناه پهن کند و این از آن دام فرار می‌کند. بعد صد تا زن دیگر هم برای او دام پهن می‌کنند، از آن‌ها هم فرار می‌کند و بعد تصادف می‌کند و ضربه مغزی می‌شود و می‌رود در کُما. الآن تصور شما از این قضیه چی است؟ می‌گویند احتمالاً دل یکی از این‌ها را شکسته و اشتباه کرده است، علی‌القاعده داستان نباید این‌گونه تمام می‌شد. این داستان واقعیت دارد.

حضرت یوسف (علیه‌السلام) نفر اول را دک کرد، چندین نفر دیگر آمدند آن‌ها را هم رد کرد^۳، هجده سال به زندان افتاد.^۴ با اتهام و بی‌آبرویی هم افتاد زندان. ما اگر باشیم می‌گوییم یا این را سحر و جادو کرده‌اند یا او را بسته‌اند و الا بچه خوبی بود. یا یک جای راه را اشتباه رفته. درحالی‌که این جور نیست، تو اصلاً اشتباه فکر کردی که اگر کسی آدم خوبی بود زندان نمی‌افتد. خوب‌ها گرفتار نمی‌شود و همیشه خوش هستند. این جهل تو بوده و اشتباه فکر می‌کردی و اشتباه فهمیدی. به قول آن بنده خدا داری اشتباه می‌زنی. اشتباه گرفتی. خیلی قضایا جور دیگری هست که ما فکر نمی‌کنیم.

روایت دارد از امیرالمؤمنین که خیلی جالب است. فرمود: «لَا تُعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ»^۵؛ نسبت به چیزی که نمی‌دانید دشمنی نکنید «فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ» بیشتر علم در همان چیزهایی است که از آن خبر نداشتید.

همسر شهید احمدی روشن اخیراً می‌گفت شهید ما با شکر موشک درست می‌کرد، چند تا احمق این را دست گرفتند. بعداً معلوم شد که اصلاً یک مدل موشک است که با شکر درست می‌کنند.^۶ اکثر

۳. قال السجّاد (علیه السلام) - وَ حَرَجَنَ النَّسْوَةَ مِنْ عِنْدِهَا فَأَرْسَلَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَى يُوسُفَ (علیه السلام) سِرّاً مِنْ صَاحِبَتَيْهَا تَسْأَلُهُ الزِّيَارَةَ فَأَبَى عَلَيْهِنَّ وَ قَالَ إِلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَصَرَكَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ. (عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴).

۴. دخل یوسف السجن وهو ابن اثنی عشر سنة، ومكث فيه ثمان عشرة سنة، وبقى بعد خروجه ثمانین سنة، فذلک مائة سنة وعشر سنین. (ابن بابویه، امالی، ص ۳۲۴).

۵. لَا تُعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ. (تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۷۴۸).

۶. موشک «شکرپایه» که بنام "R-Candy" شناخته می‌شود، یک پروژه ساده است که از نیترات پتاسیم یا KNO₃ و پودر قند یا شکر به‌عنوان سوخت استفاده می‌کند. رک:

<https://www.isna.ir/news/۱۴۰۲۰۹۰۶۰۳۹۹۱/%D۸%A۸%D۸%A۸%DB%۸C%D۹%۸۱%DB%۸C%D۸%AF->

[%D۹%۸۵%D۹%۸۸%D۸%B۴%DA%A۹-%D۸%B۴%DA%A۹%D۸%B۱%DB%۸C-](#)

[%D۹%۸۸%D۸%A۷%D۹%۸۲%D۸%B۹%DB%۸C-%D۸%A۸%D۹%۸۸%D۸%AF](#)



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

چیزهایی که نمی‌دانیم درست است، همین است، تو نمی‌دانی. دست می‌گیری و مسخره می‌کنند، این از جهل و حماقتشان است.

خودش سرتاپا اشکال و ایراد است، اشکال و ایراد خودش را نمی‌فهمد و به همین خوش است. یکی که درست دارد زندگی می‌کند و روی قاعده دارد رفتار می‌کند، چون اکثراً جاهل هستند، این می‌شود تافته جدا بافته. این مسخره می‌شود که چرا مثل بقیه نیست. قضیه همان شهری است که همه خودشان را می‌خاراندند و یک نفر سالم که آمده بود همه او را کتک زدند که این مریض است و خودش را نمی‌خاراند. بردند بین خودشان و این هم خارش گرفت و گفتند حالا می‌توانی بیایی اینجا و مثل همه زندگی کنی.

جهل، عامل تأخیر در ازدواج جوانان

الآن اگر یک نفر می‌خواهد مثل آدم ازدواج کند، مثل آدم می‌خواهد برود سر خانه و زندگی خودش و مثل آدم می‌خواهد زندگی‌اش را تنظیم کند، نه جوری که بقیه می‌گویند و بقیه رفته‌اند، او را مسخره می‌کنند و بد و بیراه می‌گویند. بقیه را هم که نگاه می‌کنی، اکثراً جاهلانه است و هیچ مبنایی ندارد. چرا باید این جوری باشد، چه کسی این را گفته؟

الآن در اروپا در خیلی جاها شنیده‌ام که این جوری است، دختر یا پسر وقتی می‌خواهند ازدواج کنند می‌روند و جنس‌های دست‌دوم می‌گیرند. با یخچال دست‌دوم و تلویزیون دست‌دوم زندگی‌شان را شروع می‌کنند. الآن در مملکت ما اگر کسی این کار را بکند مردم چی می‌گویند. جهاز بیاورند و یخچال دست‌دوم یا تلویزیون دست‌دوم داشته باشد. الآن که کله‌پاچه را در فریزر می‌گذارند و دور سرویس بهداشتی را گل می‌چسبانند. هیچ‌کس به این فکر نمی‌کند که چرا، انگار اصلاً قرار نیست کسی فکر بکند. این‌ها همه‌اش مصادیق جهل و نادانی و فکر نکردن و بی‌عقلی است. همه مشکلات هم به همین‌ها برمی‌گردد.

چرا ازدواج این‌قدر طولانی می‌شود. مشکلات ازدواج، معلول یک سری جهالت‌های ما است. اگر این‌قدر آن را سخت نکنیم و الکی گیر ندهیم، البته مشکلات سر جای خودش هست و من هم قبول دارم و ما هم مثل شما مشکلات داریم و شاید بیشتر از شما همه مشکلات داریم، ولی خیلی از آن‌ها الکی است و واقعی نیست. فیک است. این‌که الا و لابد این مارک یخچال یا چنین تلویزیونی باشد، از کجا آمده؟ چرا باید این جوری باشد؟

معمولاً هم به فکر خودمان سوءظن نداریم و بر نمی‌گردیم از خودمان سؤال کنیم چرا؟ یک‌بار به خودمان نمی‌گوییم تو اشتباه می‌کنی و شاید این درست نباشد، همه می‌گویند ولی شاید همه درست نمی‌گویند.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

می‌گویند جاذبه را نیوتن کشف کرده، در صورتی که قبل از نیوتن برخی دانشمندان اصلی آن را کشف کرده بودند و اسناد آن هم موجود است. ولی می‌گویند تفاوت نیوتن با بقیه در چی بود؟ سبب وقتی از درخت افتاد، رفت روی آن فکر کرد. بقیه عادی از کنار آن رد می‌شوند. چرا این باید بیفتد؟ البته قانون جاذبه از نظر فلسفی مشکلاتی دارد که وارد آن نمی‌شویم. سبب اگر باشد می‌افتد ولی دود اگر باشد چی؟ دود می‌رود بالا، پس معلوم می‌شود خیلی به جاذبه زمین ربط ندارد و به ثقل آن ربط دارد. به چگالی ربط دارد که بحث دیگری است و مبنای فلسفی دارد که می‌گوید شیء ثقیل به مبدأ خودش برمی‌گردد^۷، بحث جاذبه زمین نیست، بحث جاذبه این است که هر ثقیلی به مرکز ثقل خودش برمی‌گردد و هر چیزی به متجانس خودش. الآن وارد این بحث نمی‌شویم.

بعضی‌ها فکر می‌کنند. اصلاً تفاوت کسی که مخترع است، تفاوت یک فرد نخبه و نابغه با دیگران در همین است که این فکر می‌کند، خیلی در پوسته‌ها و ساختار نمی‌ماند، نمی‌گوید چون همه رفتند و چون همه گفته‌اند. این آدم عاقل است و این آدم عالم است. پس ریشه دشمنی‌ها جهل است. آدم وقتی از محتوا و فواید و خاصیت یک چیزی خبر ندارد، به صورت عادی و ناخودآگاه از آن فاصله می‌گیرد. در روایت هم داریم، مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَابَهُ»^۸ کسی که از چیزی خبر ندارد، عیب آن را می‌گوید؛ یعنی در نگاه او فقط عیب و ایراد می‌آید. نسبت به خیلی چیزها همین‌طور است. مثلاً گاهی پیش آمده که بچه داخل ماشین دراز کشیده و وقتی می‌افتیم داخل دست‌انداز، بچه غرغر می‌کند که اصلاً دست‌انداز برای چی گذاشته‌اند، این بچه نمی‌داند این دست‌انداز خاصیت دارد و این را نمی‌شود به بچه حالی کرد. در نگاه او، دست‌انداز یکی از بی‌خودترین چیزهاست. چون این بچه می‌خواهد بخوابد و مرتب می‌افتد و بالا و پایین می‌شود و اعصابش خرد می‌شود. بچه متوجه نیست که اگر این دست‌انداز نباشد چه تعداد تصادف اتفاق می‌افتد و چه تعداد افراد کشته می‌شوند. به خاطر جهلش است. جهلش هم به این برمی‌گردد که قرآن می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»

يُحِيطُوا بِعَآمِهِ»^۹ احاطه ندارد و همه زوایای آن را خبر ندارد. خیلی چیزها هست که نمی‌داند. این خیلی نکته ویژه‌ای است و جای بحث جدی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد آن بشوم. خیلی چیزها ممکن است نود درصد با چیزهایی که ما فکر می‌کنیم جور دربیاید، ولی ده درصد تفاوت دارد. خیلی چیزها آن‌طور که ما فکر می‌کنیم نیست و مصادیق فراوانی هم دارد که در زندگی طبیعی‌مان هم همین شکلی است.

۷. رک: ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۱ ص ۷۰.

۸. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۳۹.

۹. سوره یونس، آیه ۳۹.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

در زندگی‌هایمان می‌بینیم که چقدر به اشتباه می‌خوریم، خیلی‌ها را فکر می‌کنیم افراد خوب و به دردبخوری هستند، بعداً متوجه می‌شویم که این شکلی نیست.

جاهل، به دنبال ظاهر

یک روایت از امیرالمؤمنین برای شما بخوانم می‌فرمایند: «الجاهلُ یمیلُ إلى شکلیه»^{۱۰}، خیلی جالب است. اگر با این روایت بخوایم وارد بحث بشوم، یک دور کل ساختارهای ذهنی ما از هم می‌پاشد. یکی از ویژگی‌های آدم جاهل این است که از هم تیپ و هم شکل خودش خوشش می‌آید. این که خیلی خوب است، چرا بد است؟ عجیب نیست این روایت؟ می‌گوید جاهل به هم تیپ خودش علاقه‌مند است و میل دارد؛ یعنی چی؟ یعنی ما سراغ هم تیپ خودمان نرویم؟ اینجا منظور از هم تیپ، هم تیپ اعتقادی و فکری نیست که شما دنبال یک آدمی باشید که فکرش درست باشد و شخصیتش و اخلاقش درست باشد. بلکه نگاه می‌کند که این هم مثل من بدله‌گو است، این هم مثل من دست و دل باز و ولخرج است.

خیلی‌ها حتی این مدلی ازدواج می‌کنند. چرا؟ برای اینکه اگر من ولخرج هستم و او ولخرج نباشد، می‌خواهد به من گیر بدهد که اینجا چرا خرج کردی و آنجا چرا خرج نکردی؟ من نمی‌توانم با چنین آدمی زندگی کنم. این از مواردی است که ما نمی‌فهمیم ولی فکر می‌کنیم می‌فهمیم. درحالی‌که این خوب است. می‌گوید اعصابم خرد می‌شود. اصلاً زندگی باید با اعصاب خردی باشد.

فرایند رشد در اعصاب خردی نهفته است و اعصاب خردی درست و روی حساب و با میزان و استاندارد و نه اعصاب خردی الکی و این‌ها که ما در زندگی داریم. اتفاقاً ما چون استاندارد زندگی نمی‌کنیم و معمولاً به یک اعصاب خردی‌های الکی برمی‌خوریم. یکی از آن‌ها همین طلاق‌هایی است که در زندگی ما فراوان شده است. به خاطر این است که اعصاب خردی‌های اصلی و درست و حسابی را تحمل نکرده و حالا به طلاق می‌کشد و اعصاب خردی‌های الکی را باید تحمل کند. اتفاقاً آدم لزوماً نباید به هم شکل خودش (هم‌شکل ظاهری) که در روایت دیگری هم داریم که می‌گوید جاهل فقط به ظاهر نگاه می‌کند.^{۱۱} یک کسی چرب‌زبان است، با این خوب حرف می‌زند و نفسِ این را سرحال می‌آورد، تحویلش می‌گیرد، گول همین‌ها را می‌خورد، نمی‌داند کسی که می‌خواهد جیب تو را بزند که نمی‌آید اخم کند و بگوید از تو متنفرم کیف پولت را بده. داستان زاغ و روباه است: چه سری، چه دمی، عجب پایی.

۱۰. العاقل یألف مثله، أجاهل یمیل إلى شکله (تمیمی آمدی، غرالحکم، ص ۲۹).

۱۱. قال علی علیه السلام: العالمُ ینظرُ بقلبه و خاطره، الجاهلُ ینظرُ بعینه و ناظره. (تمیمی آمدی، غرالحکم، ص ۶۶).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

می‌گویند تو چقدر باحالی، چقدر خوشگلی، چقدر خوش‌تیپی، چه استایلی! این هم خوشش می‌آید چند تا کامنت این جوری که برایش می‌گذارند یک طرف دیگر موهای خودش را فر می‌دهد و یک کار دیگری می‌کند و فکر می‌کند این‌ها دوستش دارند و دلسوزش هستند. همین‌هایی که امروز در جامعه ما می‌بینیم و مهندسی فرهنگی و اجتماعی دارد روی آن‌ها صورت می‌گیرد. از جهل دارد استفاده می‌کند. از هم‌شکل خودش خوشش می‌آید.

درک جایگاه حقیقی خود

این نقطه گرانگه‌ها بحث ما در این پنج شب است. شاه‌بیت آن اینجاست که اساساً فرآیند رشد و حرکت وقتی رخ می‌دهد که من بفهمم جایی که الان ایستاده‌ام جای من نیست. من مال اینجا نیستم، جای من درست نیست و آن‌که باید باشم نیستم. تا به این نکته و این نقطه نرسد اصلاً حرکت نمی‌کند و شیطان دقیقاً اجازه نمی‌دهد که ما به همین نقطه برسیم. همیشه می‌گویند تو خیلی خوبی، خیلی جای خوبی قرار گرفته‌ای، بقیه سر جای خودشان نیستند، مگر چی شده و از هر کس هم که هم‌شکل ماست و تکان نخورده و تکان نمی‌خورد و به من می‌گویند تکان نخور خوشم می‌آید؛ و از هر کس هم می‌خواهد یک تکانی به ما بدهد بدم می‌آید.

سخنانی که وقتی گوش می‌دهی احساس می‌کنی خیلی عقب هستی و خیلی باید کار کنی و تلاش کنی، معمولاً این‌ها جاذبه ندارد. آن‌که بگویند اصلاً تو خوبی، اگر تو هم بدی به خاطر این است که من بد هستم، این فوری می‌رود روی پنج میلیون فالوور. هرچه بیشتر چرت و پرت بگویی بیشتر تو را تحویل می‌گیرد. تو که مشکل نداری، از این مغالطه‌های عجیب، امام حسین حُرّاً پذیرفت. ولی نمی‌گویند کدام حُرّاً پذیرفت. حُرّاً که فهمید جایش خوب نیست و باید تکان بخورد یا حُرّاً که احساس می‌کرد جایش خوب است و همان‌جا باید بماند. چرا چرت و پرت می‌گوییم؟ چه زمانی امام حسین حُرّاً پذیرفت؟ زمانی که فهمید من سر جای خودم نیستم و باید تکان بخورم. بله اگر آن موقع حرکت کردی و یک ساعت هم تا شهادت در عمرت مانده باشد، در همان یک ساعت تو را می‌برند، اینجا بود که حُرّاً پذیرفت و این حُرّاً پذیرفت. نه حُرّاً که بیاید بگویند مگر چی شده؟ دزدی که نکردم، اختلاس که نکردم، گفتم برو آنجا خیمه بزن، ولی می‌گویند نه تو هم بنده خدایی بیا بغل من. بعضی‌ها این جوری انسان و خدا را معرفی می‌کنند، درحالی‌که خیانت می‌کنند. آدمیزاد را نابود می‌کنند.

تفاوت مناجات ما با مناجات اولیای خدا

معمولاً آدمیزاد از این لالایی‌ها خوشش می‌آید. طبع آدمی این چنین است. طبع آدمی از نقد و از نقص و از اقرار به نقص بدش می‌آید و اصلاً کلیدواژه ارتباط با خدا همین است. تمام ادعیه ما همین است. دعای کمیل را بخوانید، اول تا آخر چی می‌گویند؟ من ضعیفم، من نمی‌توانم، من بلاهای اینجا را



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

نمی‌توانم تحمل کنم وای به حال بلاهای آنجا.^{۱۳} به دادم برس. آنجا هم من دنبالت می‌گردم و دست از محبت تو برنمی‌گردم، من به تو نیاز دارم و گرفتار تو هستم، همه‌اش همین‌هاست. ولی بعضی از ماها اگر می‌خواهیم هم بکنیم، می‌گوییم خدایا می‌دانی که تو بنده خوب خیلی نداری، اکثراً نماز که نمی‌خوانند، من که نماز می‌خوانم، ما را نپران. چکیده مناجات ما این است! ما را نگه‌دار، اگر ندهی من هم می‌روم، من یکی را برای خودت نگه‌دار.

در یک جلسه‌ای مناجات شمر را گفته‌ام. «اللهم إني أتعلمُ اني شريف فأغفر لي»^{۱۳}، این مناجات شمر است. راوی می‌گوید دیدم رفت مسجد. دنبالش رفتم ببینم چه کار می‌کند، دیدم نماز خواند و بعدش هم دعا کرد و گفت خدایا تو که می‌دانی من خوبم، «اللهم إني أتعلمُ اني شريف» تو که می‌دانی من خوبم، پس ببخش من را. تو که این قدر خوبی که نیاز به بخشش نداری. انگار توی رودر بایستی با خدا مانده. حالا امام سجاد را می‌بینید که می‌فرماید: «وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلِينَ، وَأَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَمِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»^{۱۴}، من یک ذره هستم، همان هم نیستم. من هیچی نیستم. «وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي»^{۱۵}، مگر من چی هستم که تو بخوای من را عذاب کنی. این جور حرف می‌زند، نه اینکه بگوید من خوبم. می‌گوید تو اگر من را عذاب کنی، قدرتت اثبات می‌شود؟ می‌خواهی با عذاب من قدرت‌نمایی کنی؟ چه نیازی داری که با عذاب من قدرت‌نمایی کنی؟ من چه ارزشی دارم؟ اگر ببخشی کرم تو رو می‌آید و جلوه می‌کند.^{۱۶} بعضی تعبیر هم که بی‌نظیر است. تو اگر من را عذاب کنی دشمنان پیغمبر خوشحال

۱۲. وَأَنْتَ تَعَلَّمُ ضَعْفِي عَن قَلِيلٍ مِّنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَ مَا يَجْرِي فِيهَا مِّنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا، عَلَيَّ أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرَهُهُ قَلِيلٌ مَّكْتُهُ، يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ، قَصِيرٌ مَّدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَ جَلِيلٍ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا؟! (مفاتیح الجنان، دعای کمیل).

۱۳. روى أبو بكر بن عياش عن أبي إسحاق قال كان شمر يصلى معنا ثم يقول اللهم إني أتعلمُ اني شريف فأغفر لي قلت كيف يغفر الله لك وقد أعنت على قتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ويحك فكيف نصنع إن أمراءنا هؤلاء أمرونا بأمر فلم نخالفهم ولو خالفناهم كنا شرًا من هذه الحمر السقاء قلت إن هذا لعذر قبيح فإنما الطاعة في المعروف انتهى. (عسقلانی، ابن حجر، لسان الميزان، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳) و در منبعی دیگر نیز عبارت این‌طور آمده است:

سمعت أبا إسحاق السبيعي يقول: كان شمر بن ذى الجوشن الضبابي لا يكاد أو لا يحضر الصلاة معنا، فيجيء بعد الصلاة فيصلى ثم يقول: اللهم اغفر لي فاني كريم لم تلدني اللئام، قال: فقلت له: أنك لسيء الرأي يوم تسارع إلى قتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: دعنا منك يا أبا إسحاق فلو كنا كما تقول واصحابك كنا شرًا من الحمير السقاءات. (ابن سعد، ترجمة الامام الحسين و مقتله عليه السلام، ص ۸۸)

۱۴. صحيفه سجاديه، دعای ۴۷، دعاؤه يوم العرفه.

۱۵. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

۱۶. فَإِنَّ عَفْوتَ فَخَيْرٌ رَّاحِمٍ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ (همان).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

می‌شوند. اگر من را بیخشی پیغمبر و اهل بیت خوشحال می‌شوند، پس بیا و اهل بیت را خوشحال کن.^{۱۷} ادبیات را ببینید. همه‌اش از این نقطه است که خودش را ضعیف می‌بیند، محتاج و فقیر می‌بیند.

جهل خود، سرآمد همه جهل‌ها

پس جهل پایه همه دشمنی‌هاست و پایه همه جهل‌ها، جهل ما نسبت به خودمان است. این کلام امیرالمؤمنین است: «أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ»^{۱۸} بدترین و بالاترین جهل، این است که انسان خودش را نمی‌شناسد. «وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^{۱۹}، برای جاهل بودن همین قدر بس که اندازه و جایگاه خودش را نمی‌داند، خودش را نمی‌شناسد. این خیلی نکته مهمی است. ما معمولاً در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی به این نکته توجه نمی‌کنیم. عقبه داستان را تا اینجا نمی‌آوریم که یک ریشه‌ای در خودمان دارد. یک اختلالی در شناخت ما صورت گرفته و هر جا که یک اختلالی در شناخت ما هست، به اختلال شناخت من به خودم برمی‌گردد. حواسم نبوده که من کی هستم که نسبت به یک چیز دیگری اشتباه کرده‌ام. این خودش یک بحث مفصلی دارد. ریشه تمام معرفت‌ها این است که خودم را بشناسم و ریشه تمام جهالت‌ها این است که خودم را نشناسم. چرا ادعای گزاف می‌کند؟ من چندروزه فلان مشکل را حل می‌کنم، لزوماً هم ممکن است دروغ نباشد و فکرمی‌کند چندروزه می‌تواند فلان مشکل را حل کند، تحلیل غلطش از کجا آمده، می‌گوید ببین، من گفتگو بدم، آدم خوش اخلاقی هستم، می‌روم می‌نشینیم صحبت می‌کنیم، دو تا چیز او می‌گوید، دو تا چیز من می‌گوییم، دو تا چیز او می‌دهد، دو تا چیز من می‌دهم و تمام. من این‌کاره هستم. اصل مشکل که کسی با او کار ندارد همین است. اصل عیب همین است. اصلاً تو کاره‌ای نیستی. لاحول ولاقوه الا بالله. خدا همه‌کاره است. «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۲۰}، «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۲۱}. تازه آن هم قواعدی دارد. همه‌اش فرمول دارد، دست من و تو نیست، فکر می‌کنم من می‌توانم، من از عهده آن برمی‌آیم. کار من است. من این‌کاره‌ام، من بدم، من این‌کاره‌ام. چقدر خداوند این‌طور مواقع ما را می‌چلاند و جهالت‌های ما را به رخمان می‌کشد. یکی

۱۷. إلهي إن أدخلتني النار ففي ذلك سرور عدوك وإن أدخلتني الجنة ففي ذلك سرور نبيك وأنا والله أعلم أن سرور نبيك أحب إليك من سرور عدوك. (مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی)

۱۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.

۲۰. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (سوره بقره، آیه ۱۶۵).

۲۱. وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ، إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (سوره یونس، آیه ۶۵).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

از ابعاد اعجاز انگیز ربوبیت خدا همین است. این ناتوانایی‌ها و نادانی‌های ما را به رخمان می‌کشد. مگر نگفتی می‌توانم بلند شو، مگر نگفتی می‌دانم، بگو ببینم. یک جاهایی با یک چیزهایی یقه ما را می‌گیرد. یک وقت‌هایی همه چیز طبق روال است، همه چیز روبه‌راه است، از یک جاهایی یک دفعه یک چیزی را خراب می‌کند. یک وقت‌هایی هم هیچی روبه‌راه نیست. پاسپورت داری، ویزا داری، بلیت هواپیما را داری، یک دفعه از یک جا یک مشکلی پیش می‌آید که نمی‌توانی بروی سفر.

درک عجز، نشانه خودشناسی

ما یک سفر کربلا رفتیم، پاسپورت من تمام شده بود، رفتم تمدید کنم گفت کارت ملی، گفتم کارت ملی درخواست داده‌ام هنوز نیامده، گفت شناسنامه، شناسنامه را دید و گفت قدیمی است و باطل کرد، پاسپورت هم نداشتیم. مطمئن شدیم که کربلا دیگر جور نمی‌شود چون نه پاسپورت داشتیم، نه کارت ملی و نه شناسنامه. ولی رفتیم کربلا. همه چیز هم در طول سفر روبه‌راه بود. این قدرت‌نمایی خداست وقتی بخواهد ببرد می‌برد. در روایت هم داریم و خیلی هم جالب است. اصلاً این خدا خیلی فرق دارد. به قول معروف این خدا تمام زور خودش را گذاشته که ما را آچمز کند. البته این عبارت غلطی است. اصلاً آیه قرآن است که «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» خدا دارد مسخره می‌کند. یکی از اقسام مسخره کردن خدا این است که می‌گوید چی شد؟ بلد نبودی؟ جا خوردی؟ در روایت داریم که خداوند متعال برای مؤمن هیچ وقت از یک دریچه دو بار روزی نمی‌دهد. «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُرْزَقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۲۳} چرا؟ چون اگر یک بار از این دریچه دارد دوباره نگوید پس از اینجا روزی می‌آید. گاهی روزی از زیر ستون می‌آید، گاهی از زیر میز می‌آید. گاهی از درمی‌آید. از هزار جای دیگر. می‌گوید من دارم روزی می‌دهم. تو به در و میز و ستون نگاه نکن. به من نگاه کن. این مسخره کردن خداست. می‌گوید برو روزی‌ات را از زیر ستون بردار. چی شد نبود؟ خدایا من بدبخت و بیچاره‌ام، برو از جیب بردارت بردار. این که بدبخت‌ترو نفله‌تراز من بود و همیشه از من پول توجیبی می‌گرفت. حالا من ازاده کرده‌ام از جیب این به تو پول بدهم. من هستم.

تو باید اقرار کنی که من نمی‌توانم. زبان حال ما در مناجات با خدا به این صورت است. می‌گوییم خدایا خلق کرده‌ای باید روزی هم بدهی. اذیت نکن و بده بیاید. طلب روزی که می‌کند این جوری است. تعقیبات نماز عشاء چیست؟ می‌گوید خدایا، من زورم نمی‌رسد و توان هم ندارم که خیلی بگردم،

۲۲. اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵).

۲۳. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يُرْزَقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (ورام، مسعود بن عیسی،

تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۱۶۸).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

می‌خواهم بیایم و مشغول عبادت باشم. من نمی‌توانم من را این طرف و آن طرف پاس نده، من می‌دانم که دست خودت است. خودت درست کن.^{۲۴}

بعضی دعاها مثل این است که ما چک خودمان را می‌گذاریم روی میز خدا که پاس کنیم. با گردن کلفتی می‌گوییم این چک با امضاء تو است و خودت گفتی «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^{۲۵}. کجا معصوم این جور دعا کرده؟ می‌گوید تو می‌توانی ندهی، همه چیز دست تو است، این‌ها همه‌اش عبارات دعای ابوحمزه است، ولی تو خودت به ما گفتی که اگر گدا به شما رو می‌زند رد نکن، از تو که خدای کریم بعید است به ما بگویی گدا را رد نکن، بعد خودمان که برای گدایی آمده‌ای ما را رد کنی.^{۲۶} ادبیاتی است که هر طرفش را نگاه می‌کنی، متوجه می‌شوی که این آدم چقدر ضعیف است، چقدر نادر است، چقدر ناتوان است.

مرحوم علامه طباطبایی قائل است که اسم اعظم همین است. می‌گوید اسم اعظم ممکن است لفظ هم داشته باشد که به آن کاری نداریم، ولی حقیقت اسم اعظم همین است.^{۲۷} در این حال هرچه بگوید و هرچه بخواهد حل است. این حالش این جور است. با همه وجود احساس می‌کند که من

۲۴. اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقِي، وَإِنَّمَا أَطْلُبُهُ بِخَطَرَاتٍ تَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِي، فَاجْعَلْ لِي فِي طَلَبِهِ الْبُلْدَانَ، فَإِنَّا فِيهَا أَنَا طَالِبٌ كَالْحَيْرَانَ، لَا أَدْرِي أَيْ سَهْلٍ هُوَ أَمْ فِي جَبَلٍ، أَمْ فِي أَرْضٍ أَمْ فِي سَمَاءٍ، أَمْ فِي بَرٍّ أَمْ فِي بَحْرٍ، وَعَلَى يَدِي مَنْ، وَمِنْ قِبَلٍ مَنْ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ عِلْمَهُ عِنْدَكَ، وَأَسْبَابُهُ بِيَدِكَ، وَأَنْتَ الَّذِي تَقْسِمُهُ بِطُفِكَ، وَتُسَبِّهُ بِرَحْمَتِكَ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ يَا رَبِّ رِزْقَكَ لِي وَاسِعاً، وَمَطْلَبَهُ سَهْلاً، وَمَاخِذَهُ قَرِيباً، وَلَا تَعْنِنِي بِطَلَبِ مَا لَمْ تُقَدِّرْ لِي فِيهِ رِزْقاً، فَإِنَّكَ غَنِيٌّ عَنِ عَذَابِي وَآنَا فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَجُدْ عَلَيَّ عَبْدِكَ بِفَضْلِكَ، إِنَّكَ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

(مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز عشا)

۲۵. وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (سوره غافر، آیه ۶۰)

۲۶. وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلاً عَنْ آبَائِنَا وَ قَدْ جِئْتَك سَائِلاً فَلَا تُرَدِّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي (مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه شمالی)

۲۷. أَنْ اللَّهُ سبحانه وعد إجابة دعوة من دعاه كما في قوله: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (البقرة: ۱۸۶)، وهذا يتوقف على دعاء وطلب حقيقي، وأن يكون الدعاء والطلب منه تعالى لا من غيره. كما تقدم في تفسير الآية. فمن انقطع عن كل سبب واتصل بربه لحاجة من حوائجه فقد اتصل بحقيقة الاسم المناسب لحاجته فيؤثر الاسم بحقيقته ويستجاب له، وذلك حقيقة الدعاء بالاسم فعلى حسب حال الاسم الذي انقطع إليه الداعي يكون حال التأثير خصوصاً وعموماً، ولو كان هذا الاسم هو الاسم الأعظم انقاد لحقيقته كل شيء واستجيب للداعي به دعاؤه على الإطلاق. وعلى هذا يجب أن يحمل ما ورد من الروايات والأدعية في هذا الباب دون الاسم اللفظي أو مفهومه. (طباطبائي، محمد حسين، الميزان، ج ۸، ص ۳۵۶).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

هیچی ندارم. هیچ کاری نمی‌توانم بکنم، اینجا خدا می‌گوید تو هر کاری بگویی من انجام می‌دهم. تو همین یکی را بگو.

مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی این‌طور شنیدم که پسری داشتند که در بیمار بوده و در حال از دنیا رفتن بوده است، فکر کنم از مرحوم آیت‌الله فاطمی نیا شنیده‌ام. روح همه‌شان مهمان امام حسین باشد، این‌طور در ذهنم است که آقای فاطمی نیا می‌گفتند آقای بهاء‌الدینی آمد بچه را نگاه کرد، منتظر بودند ذکری یا دعایی بگویند. بچه یا مُرده بود یا رو به مُوت بود. ایشان نگاهی کرد و گفت چقدر انسان ضعیف است و بلند شد رفت. می‌گویند همان موقع بچه خوب شد.^{۲۸} ایشان ذکر اصلی را گفته بود. خدا همه کارها را می‌کند که ما متوجه همین بشویم، ذکر همین است. چقدر ما ضعیف هستیم. هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ کاری بکند. این همان باور است و این ادراک درست من نسبت به خودم است و ریشه همه اشتباهات من نفهمیدن همین نکته است، ریشه همه دشمنی‌ها همین است. ریشه دشمنی با امیرالمؤمنین هم همین است. نفهمیده که چقدر ضعیف است و چقدر نادان است. چقدر نیاز دارد و چقدر محتاج است. چند تا نکته عرض کنم و بحث را تمام کنم.

در مورد حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) ما اگر خودمان را خوب بشناسیم، نسبتمان را با فاطمه زهرا پیدا می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم بالاخره کارهایمان را خودمان می‌کنیم و داریم زندگی می‌کنیم. یک وقت‌هایی که زورمان نمی‌رسد می‌رویم سراغ اهل‌بیت. اکثر ما باورمان همین است. برای بچه اقدام می‌کنیم، شش ماه، یک سال، دو سال، وقتی به پنج سال رسید، احساس می‌کنم اهل‌بیت باید کمک کنند و یک کاری بکنند. اگر روز اول اقدام می‌کرد و به نتیجه می‌رسید، می‌گفت من اقدام کردم و حاصل شد. درحالی‌که روز اولش هم از تو نبود و روز صدم هم از تو نیست و بعد از ده سال هم از تو نیست.

قدرت‌نمایی خداوند این‌گونه است که به ابراهیم پیرمرد صدسال بچه نداده^{۲۹}، همسرش هم جوان که بوده نازا بوده و الآن پیرزن است. بعد ابراهیم می‌گوید خبر داری که فرزند در راه داری؟ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا^{۳۰}، همسر ابراهیم زد به صورت خودش و گفت خدا مرگم بدهد! با صدسال سن^{۳۱} حالا می‌خواهم بچه دار بشوم؟ مرد غریبه آمده بودند منزل ابراهیم مهمان بودند و بشارت دادند که فرزند دار می‌شوی. حالا این زن اول فکر می‌کند این‌ها برای استفتاء از حضرت ابراهیم یا برای مشاوره آمده‌اند

۲۸. رک: بیانات حجت‌الاسلام فاطمی نیا (<https://www.aparat.com/v/H>)

۲۹. دقس، فؤاد حمدو، آشنایی با زنان قرآنی، ص ۱۱۹. ترجمه فاطمه حیدری.

۳۰. فَأَقْبَلَتْ أَمْرَ أُنْثَى فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (سوره ذاریات، آیه ۲۹).

۳۱. دقس، فؤاد حمدو، آشنایی با زنان قرآنی، ص ۱۱۹. ترجمه فاطمه حیدری.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

و یا گرفتاری خانوادگی دارند، نه. آمده خبر بدهد که همسر شما حامله است. همان جا که می‌گوید «فَضَحِكْتُ» در برخی تفاسیر شیعه نوشته‌اند که همان جا خون زنانگی دید^{۳۲} و ظاهراً آن لحظه هنوز باردار نبوده و بعداً باردار می‌شود. البته یک روایتی هم دارد به خاطر همین تعجیبی که کرد^{۳۳}، فرزند او اسحاق بود، خدا یک گرفتاری‌هایی در نسل او قرار داد که بنی اسرائیل هستند. آیات قرآن می‌گوید «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^{۳۴} از امر خدا تعجب می‌کنی؟ می‌گوید من جوان که بودم نازا بودم، ابراهیم می‌گوید خدا که جوان و پیر ندارد، خدایی که بدون شوهر به مریم فرزند داده، خود تو هم همین قدر عجیبی. یک جور می‌گوید من که خود طبیعی‌ام. انگار همه را بشر ساخته و او را خدا ساخته. همه را خدا ساخته. انگار خدا می‌نشیند این‌ها را سرهم می‌کند و بعد می‌بیند جفت نشد و بشر نمی‌شود. آن قدر سرهم می‌کند تا بالاخره یکی درست بشود و بعد بگوید آخ جون بشر درست شد. خدا اراده کند محقق می‌شود. خدا فرق می‌کند. چرا؟ چون ما احساس می‌کنیم خیلی کارها از دست ما برمی‌آید. به امام هم که می‌خواهیم مراجعه کنیم می‌گوییم بین هشتاد درصد مسائل زندگی حل است و بیست درصد می‌ماند که آن هم خودم مراجعه می‌کنم، همان کاری که خلیفه دوم با امیرالمؤمنین کرد، گفت ما که سیاست، حکومت، مملکت، این‌ها را که بلدیم، بیست درصد می‌ماند که آن را من خودم به شما ارجاع می‌دهم. این را اقدام بکنید یا نکنید می‌فرستم خدمت شما.^{۳۵}

نادانی بشر همین است. این‌که نمی‌دانی کی است و چی است. یا نمی‌داند در هر لحظه به خدا محتاج است و به امام که واسطه بین او و خداست محتاج است. در هر قدمی محتاج است و در هر ذره‌ای محتاج است که این بحث مفصلی است که شب‌های بعد باید به آن پردازیم.

۳۲. عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳۳. عن الفضل بن أبي قره قال: سمعت أبا عبد الله يقول: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) أَنَّهُ سَيُولَدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارِهِ (سلام الله عليها) فَقَالَتْ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَيَعْدُبُ أَوْلَادُهَا أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةٍ بَرَدَهَا الْكَلَامَ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ صَجُّوا وَبَكَوا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ (عليهما السلام) يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَمَا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَيَّ مُنْتَهَاهُ. (عياشي، محمد بن مسعود، تفسير عياشي، ج ۲، ص ۱۵۴).

۳۴. قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (سوره هود، آیه ۷۳).

۳۵. عمر بن خطاب در ۱۰ سال و ۵ ماه (۱۲۵ ماه) دوران خلافت، ۸۵ مورد به حضرت امیر علیه السلام مراجعه داشته است. (عسکری، نجم الدین، علی و الخلفاء، ص ۹۹ تا ۲۳۳ به نقل از: سایت قول معروف، ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ تاریخ بازدید ۱۴۰۲/۱۰/۱۸، لینک:



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

چند کلمه نکات دیگری هست که عرض کنم و بحث را تمام کنیم، چون ممکن است چند دقیقه‌ای طول بکشد.

درک نقش اهل بیت علیهم السلام در زندگی ما

ما در خیلی از مسائل زندگی خودمان، نقش اهل بیت (علیهم السلام) را خیلی جدی نمی‌بینیم. در یک سری مسائل خاص مثل بیماری و این‌ها. احساس می‌کنیم یک ربطی هم باید داشته باشد و از یک کسی یک چیزی می‌خواهیم، مثلاً از حضرت عباس (علیه السلام) که خیلی پرزور بوده است. یک نفر گفته بود برای زندانی‌ها به موسی بن جعفر متوسل می‌شوید، این آقا خودش وقتی در دنیا بود که همه‌اش زندان بود! این نمی‌فهمد. نمی‌داند که اتفاقاً قاعده و سری در همین است که حالا بحث مفصلی است. ولی این منظورش این است که اگر این آقا می‌توانست چرا خودش در زندان بود؟ یک روایتی هم دارد. مضمون روایتی است که اگر یادم بود در شب‌های بعد برای شما می‌گویم. همین را متلک می‌انداختند در دوره‌هایی. نمی‌داند، نمی‌شناسد و فکر می‌کند هرکسی با چیزی که تناسب دارد باید عمل کند، نمی‌داند که همه قدرت عالم در چنگ این‌هاست چون در چنگ خدا هستند. اگر انسان فهمید که چقدر ضعیف است، تازه می‌فهمد که چقدر به این‌ها محتاج است. این‌ها فرمود نمک سفره‌تان را هم از ما بخواهید، همین را هم به آن‌ها محتاج هستیم و همین هم از صدقه سر آن‌هاست. «بیمنه رزق الوری»^{۳۶} مگر در زیارت جامعه کبیره نمی‌خوانیم که نزول باران و امثال آن، همه به عنایت امام زمان و به اراده ایشان است.^{۳۷} این بارانی که می‌بارد. می‌گوید ابر آمد و باران بارید، کی اجازه داد که ابر بیاید؟ با اراده و اجازه کی بود؟ ما محتاج هستیم. این‌ها مادیات است و معنویات از این شدیدتر. انگار تا کارد به استخوان نرسد، نمی‌آییم. این یکی از گرفتاری‌های ماست. از همان ابتدا شیرفهم نمی‌شویم. خودمان سرمان را پایین می‌اندازیم و گردن را کج می‌کنیم که آقا من نمی‌توانم. بعضی روایات دارد که بعضی وقت‌ها خداوند متعال بعضی گرفتاری‌ها را که ایجاد می‌کند به خاطر همین است. اگر از اول طرف همین را می‌گفت این قدر گرفتار نمی‌شد. اول که فکر می‌کرد پولدار است، وام هم که می‌دهند، آن هم که هماهنگ است، فلانی هم که قول داده، اگر احياناً جور نشد به فلانی هم می‌گوییم. خدا هم می‌گوید برو و قشنگ چرخ‌های خودت را بزن، قشنگ که آچمز شد، خدا یک پوزخندی به او می‌زند و می‌گوید ندادند؟ حالا فهمیدی کار دست کی است؟ بیا بگیر و برو. از یک جایی در باز می‌شود و مشکل حل می‌شود.

۳۶. الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي بِيَقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ تَبَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ (مفاتیح الجنان، دعای عدیله)

۳۷. بِكَمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ بِكَمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بَادِنِهِ (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

ماجرای عنایت حضرت زهرا سلام الله علیها به مجاهدان حزب الله لبنان

یک قضیه ای را بگویم که به این ایام هم مرتبط است. توسل و توجه به اهل بیت ببینید اثرش چی است. مرحوم آقای ری شهری یک کتابی دارند به نام خاطره های آموزنده. کتاب قشنگی است و مطالب جالبی دارد. در صفحه ۱۵ کتاب یک قضیه ای را نقل می کنند که من از روی کتاب برای شما می خوانم.^{۳۸} این خاطراتی است که خود ایشان شنیده بود. می گوید:

«دو ماه بعد از پیروزی بزرگ حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه بر صهیونیست ها، در تاریخ ۱۳۸۵/۷/۲۳ که ۲۱ رمضان ۱۴۲۸ می شود، آقای سید حسن نصرالله رهبر حزب الله در ضیافت افطاری در تهران حضور یافت. این جانب (آقای ری شهری) که در جلسه حضور داشتم از ایشان عامل پایان یافتن جنگ ۳۳ روزه را پرسیدم. گفتم چی شد که یک دفعه جنگ تمام شد؟ ایشان پاسخ داد، جنگ را حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پایان داد. این پاسخ برای ما شگفت انگیز بود. البته من پیش از این به طور اجمال عنایت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را شنیده بودم.»

از ویژگی های خوبی که آقای ری شهری دارند این است که خیلی اهل دقت بوده، ضبط دقیق داشته است. دو بار این قضیه را نقل می کند. یک بار قضیه را از قول سید حسن نصرالله تعریف می کند و یک بار از قول حاج ابوالفضل که اصل قضیه برای او پیش آمده، یعنی بعداً رفته لبنان حاج ابوالفضل را پیدا کرده که بنده هر دو را برای شما می خوانم و هر دو جالب است و به این ایام هم ربط دارد و نکاتی هم دارد.

«ایشان در تبیین چگونگی آتش بس در جنگ فرمود: ان شاء الله مردم غزه هم برسند به این موضوع که باید به اهل بیت پناه بیاورند. خیلی کارشان جلو می افتد. اسرائیل در جنگ زمینی پیشرفتی نداشت. هزار نفر در برابر چهل هزار نفر مقاومت می کردند، اما در روزهای پایانی جنگ با هلی برد شبانه که از پشت نیرو می رساند، پشت نیروهای ما نیرو پیاده می کرد، این اقدام برای ما خیلی خطرناک بود، چون در آن زمان برای ما زدن هلی کوپترهای اسرائیلی در شب امکان پذیر نبود.»

بعد شروع کرد این را از قول فرمانده عملیات جنوب لبنان تعریف کرد. فرمانده جنوب آقای حاج ابوالفضل است. می گوید بعد از نماز مغرب و عشاء برای رفع خستگی قدری استراحت کردم، در عالم رؤیا به محضر حضرت زینب مشرف شدم و از ایشان خواستم که برای حمایت از نیروهای حزب الله کاری انجام بدهند. ایشان فرمود از من کاری ساخته

۳۸. محمدی ری شهری، خاطره های آموزنده، ص ۱۵ تا ۱۹.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

نیست؛ و اشاره کرد به مادرش حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که مشکل را با ایشان حل کنید. می‌گفت به خودم گفتم حضرت زینب ماجرای کربلا را دیده لذا، مشکلات ما برایش اهمیت زیادی ندارد.»

بعد که از قول خودش نقل می‌کند خیلی قشنگ تر است، الآن دارم اجمالی می‌گویم و رد می‌شوم. «می‌گویند خدمت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رفتیم و به ایشان شکایت کردم. ایشان فرمود خدا با شماست و ما هم برای شما دعا می‌کنیم. مجدداً اصرار کردم.» خود این اصرار یک سری دارد.

«مجدداً اصرار کردم، ایشان فرمود بینم. بار سوم ضمن اصرار پیشنهاد کردم که لااقل یکی از هلی‌کوپترهای دشمن را که با آنها نیرو هلی برد می‌کند ساقط کنید. ایشان در پاسخ این پیشنهاد فرمود بسیار خوب. در این حال حضرتش دستمالی را از زیر چادر بیرون آورد و به طرف بالا پرتاب کرد.» این را حاج قاسم هم در یک فیلمی تعریف می‌کنند.

«و فرمود خواسته شما انجام شد. از خواب بیدار شدم، به اتاق دیگری که جمعی از فرماندهان حضور داشتند آمدم، ماجرا را توضیح دادم، همان موقع تلفن زنگ زد، یکی از حاضرین تلفن را برداشت، چند کلمه‌ای صحبت کرد و حالش دگرگون شد و به سجده افتاد. سپس گفت هلی‌کوپتر دشمن ساقط شد. بعد معلوم شد در همان لحظه‌ای که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دستمال را به آسمان پرتاب کرده، یکی از هلی‌کوپترهای دشمن توسط یکی از نیروهای حزب الله به گونه‌ای معجزه‌آسا هدف قرار گرفته.»

ما فکر می‌کنیم حضرت زهرا (سلام الله علیها) زدند. این موشکی که این زد، آن دستمال حضرت زهرا (سلام الله علیها) کار را کرد و این موشک ظاهر دستمال است؛ یعنی موشک را کی زد؟ هلی‌کوپتر را دستمال حضرت زهرا (سلام الله علیها) زد یا نیروی حزب الله؟ خدا به پیغمبرش چی می‌گوید؟ «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^{۳۹}. تو یک خاکی پاشیدی، ولی من زدم. ما فکر می‌کنیم بقیه تیر و موشکی که ما می‌زنیم، این را خودمان زده‌ایم. داعشی‌ها را ما زده‌ایم، یک وقت‌هایی هم شرایط طوری می‌شود که اهل بیت کمک می‌کنند، در صورتی که همه را آن‌ها زده‌اند. او اشراف دارد به این جسم و روح و فکر و فهم و دست و قوه و بازوی تو. او به نتیجه می‌رساند، اراده اوست که در خواب به این شخص به این صورت نشان داده‌اند.

۳۹. سوره انفال، آیه ۱۷.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

این‌ها چرا پیش می‌آید؟ چون خودمان را نمی‌شناسیم؛ یعنی چی؟ یعنی فکر می‌کنیم ما کارهای هستیم در حالی که همه‌کاره آن‌ها هستند. حالا داستان چه بود؟
می‌گوید:

«شخصی که هلی‌کوپتر را ساقط کرد در توضیح این اقدام می‌گفت در اتاق بودم به دلم القاء شد»

دل دست کی است؟ همه نکته همین جاست که اینجا را هیچ‌کس راه ندارد و این اختصاصی اهل بیت است. اینجا خط قرمز و قرق گاه خدا، دل است. شیطان هم وقتی نفوذ پیدا کرد به آدمیزاد، خداوند گفت هر جا خون جاری است برو، «مجری الدم»^۴، یعنی در تمام بدن ما شیطان جاری است. دل را گفت اینجا مال خودم است و نمی‌توانی بروی، این مال خودم است.
در این دلی که کسی را راه نمی‌دهد، چه کسانی را راه داده؟ اهل بیت را. دل‌ها را متمایل به این‌ها آفریده و دل‌ها را دست این‌ها داده است. می‌گوید: به دلم القاء شد که موشکی بردارم و بروم بیرون. ببینید داستان چقدر عجیب است. کی به فکرش خطور می‌کند که چنین کاری بکند. آن‌ها وقتی می‌خواهند قدرت‌نمایی بکنند و عجز ما را نشان بدهند و نشان بدهند که ما چقدر بیچاره هستیم از این کارها می‌کنند.

«به دلم القاء شد موشک را بردارم و بروم بیرون. بیرون رفتم و احساس کردم موشک علامت می‌دهد ولی در آسمان چیزی پیدا نیست. شلیک کردم، ناگاه دیدم چیزی در آسمان آتش گرفت و باسرنشین‌ها سقوط کرد.»
آقای ری شهری می‌گوید:

«این جانب مایل بودم این کرامت بزرگ را از زبان حاج ابوالفضل فرمانده عملیات جنوب بشنوم تا اینکه در تاریخ ۱۳۸۸/۱/۴ یعنی سه سال بعد، در بازدیدی که از مناطق عملیاتی جنگ ۳۳ روزه داشتم موفق شدم در شهر صور با ایشان دیدار کوتاهی داشته باشم. وی از طریق مطالعه کتاب میزان‌الحکمه با نام من آشنا بود. ضمن گفتگو او (حاج ابوالفضل) را شخصی آگاه و دوست‌داشتنی یافتم. به ایشان عرض کردم از موقعی که جریان رؤیای شما در مورد چگونگی پایان یافتن جنگ ۳۳ روزه از آقای سید حسن نصرالله شنیدم، مترصد بودم که شما را زیارت کنم و ماجرا را از زبان شما بشنوم. ایشان به تفصیل ماجرا را به زبان عربی تعریف کرد که ترجمه آن چنین است:

۴. ان الشيطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق. (ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۳).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

شب جمعه بود، پنجشنبه شب ۱۳۸۵/۵/۱۹. پانزده رجب ۱۴۲۷. پانزده رجب روز رحلت حضرت زینب (سلام الله علیها) است. حضرت زینب را در همان شب در خواب دیده بود. سه روز مانده به پایان جنگ. از اتاقم به اتاق دیگری رفتم تا نماز مغرب و عشاء را بخوانم. برادرانم یعنی فرماندهان جبهه روزه مستحبی گرفته بودند.)

حالا چهارتا احمق می گویند روزه و دعا و صدقه و اینها چه خاصیتی دارد؟ یک جا از قول آقای بهجت نقل قول کردم که ایشان فرموده وقتی در ترافیک گیر می افتی برای رفع ترافیک مداومت کنید بر ذکر شریف صلوات. یکی از رفقا بعد از جلسه آمد و گفت یک پیرمرد که انتهای جلسه نشسته بود وقتی این را گفتم، می گفت: جاده که نسازیم، خیابان هم درست نکنیم و فقط صلوات بفرستیم ترافیک هم حل می شود.

نه. اگر از عقلت استفاده نکنی که اصلاً مسلمان نیستی. فرمود کسی که عمل نمی کند اصلاً دعایش مستجاب نیست^{۴۱}، چون کفران نعمت کرده و کافر است. خدا به تو نعمت داده و می گویی این را می گذارم توی جیبم. همین را استفاده کن، از عقل استفاده می کنند، جاده درست می کنند، خیابان درست می کنند، همه اینها سر جای خودش، تو فکر می کنی ترافیک برای چی است و حل ترافیک با چی است؟ اگر جاده ها را گشاد کنند مشکل حل می شود؟ یک عوامل ملکوتی دارد، به بالاها هم ربط دارد که در این مورد باید مفصل صحبت کنیم. اصل قضیه و اصل گره در عالم ملکوت است. اصل گشایش هم در عالم ملکوت است.

حاج ابوالفضل می گوید:

«روزه مستحبی گرفته بودند و در اتاق دیگری بودند و من روزه نبودم. گفتم چند دقیقه استراحت کنم تا در افطار از آن ها عقب نمانم. در همان مصلی دراز کشیدم و نفهمیدم که خواب رفتم یا بیدار بودم، چون فرصتی برای خوابیدن نبود.»
این قدر قضیه جالب است، شاید خواب هم نبوده.
«در همین حال بین خواب و بیداری متوسل به خانم حضرت زهرا (سلام الله علیها) شدم و درخواست شفاعت کردم.»

۴۱. مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو بِغَيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الَّذِي يَرْمِي بِغَيْرِ وَتَرٍ (حلی، ابن فهد، عدة الداعی و نجاج الساعی، ص ۳۰۲) همچنین روایت: اربعة لا يستجاب لهم دعوة: رجل جالس فی بيته يقول: اللهم ارزقني، فيقال له: الم امرک فی التّطلب؟ و رجل كانت له امرأة فاجرة فدعا عليها، فيقال له: الم اجعل امرها اليک؟ و رجل كان له مال فافسده، فيقول: اللهم ارزقني، فيقال له: الم امرک بالاقتصاد؟ (راوندي، قطب الدين، دعوات، ص ۳۳).



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

شفاعت یعنی سررشته همه اسباب دست شماست، از یک کانال دیگر که شما می‌دانید من نمی‌دانم، شما از یک کانال دیگر حل کنید. شفاعت که فقط مال قیامت نیست. «دیدم حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) در قسمت راست اتاق، در حدود دو متر فاصله از من ایستاده و خانم زینب (سلام‌الله‌علیها) هم در سمت راست ایشان ایستاده است. با خود گفتم دیدن خانم زینب (سلام‌الله‌علیها) غم‌ها را برطرف می‌کند. به حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) سلام کردم و عرض کردم ما شیعیان در سختی جان فرسای هستیم. همه مشکل ما با دیگران هم به خاطر شما و دوستی شماست. چون سنگ شما را به سینه می‌زنیم، پدر ما را درمی‌آورند. فرمود می‌دانم. رهایتان نمی‌کنم و همواره برایتان دعا می‌کنم.»

یعنی بعد از این دیگر هیچی لازم نیست و همین یکی کفایت می‌کند. رهایتان نمی‌کنم. کسی که همه چیز در دست اوست، کلید همه قفل‌های عالم توی مشت اوست این را می‌گوید.

«عرض کردم ما همین الآن طاقتمان سرآمده، انقطاع. فرمود نترس. حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) بسیار مهربان و دلسوز بود، اما چهره‌اش بسیار گرفته و غمگین بود. احساس کردم صدها سال از عمرش گذشته. با خودم گفتم این خانم غم‌ها و ماتم حسین (علیه‌السلام) را در کربلا تحمل کرده و به مصیبت‌ها عادت کرده، شایسته است که من از ایشان بیشتر بخواهم. همین‌طور دودل بودم که از ایشان خواستم بیشتر مساعدت و عنایت بفرمایند. ایشان اشاره کردند به مادرشان حضرت فاطمه (س).»

خدمت ایشان رفتم و مشکلات جنگ را توضیح دادم، حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) وقتی دید من در وضعیت ناگواری هستم از زیر یقه چادرش دستمال نازک زردرنگی را بیرون آورد.»

خود رنگ زرد هم داستان دارد.

«و فرمود: تمام شد. تو آرام باش من در مورد پرواز [هلیکوپترها] اقدام می‌کنم. در این حال ایشان متوجه آسمان شد و فرمود: بسم‌الله الرحمن الرحیم و با دستش کاری انجام داد [دستمال را به آسمان پرتاب کرد] و مجدداً بازگرداند و به من فرمود: شما ان‌شاءالله در امان هستید.»

پس از چند لحظه، دیگر ایشان را در اتاق ندیدم و شروع کردم به گریه کردن و از خدای پاک و والا سپاسگزاری کردم. سپس وارد اتاق دیگر شدم که چهار نفر از مسئولان آنجا بودند.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

حاج مالک، سید علاء بن سید ابراهیم و ابو محمد نشسته بودند و می‌خواستند غذا بخورند. آنچه دیده بودم را برای آنان تعریف کردم. پس از پانزده دقیقه از منطقه عملیات تماس گرفتند و گفتند: همین الآن هواپیمای اسکورسی اسرائیل، به نام «پرنده یعصور»، سقوط کرد. آن‌ها گفتند این هواپیما، پنجاه نفر خدمه پرواز داشت. برادر مالک مسئول «قوات نصر» تلفن را گرفت و الله اکبر سر داد و سجده شکر به جا آورد و گفت: این از برکات اهل بیت علیهم السلام است که به دعاها و رهنمایی شما و رهبری به دست آمد.

آن برادر که موشک شلیک کرد در روستایی نزدیک روستای یاطرو روستای بیت لیف بود که هواپیماهای اسرائیلی آنجا در حال پرواز بودند.»

این کار اهل بیت است. یک بشارت هم بدهم، یکی از دوستان که گاهی در این جلسات هم شرکت می‌کنند، خانمش معمولاً خواب‌های خوبی می‌بیند. می‌گوید روز پانزده مهر، ۷ اکتبر، خانم ساعت هفت یا هشت صبح بود که تلفن زد به من. معمولاً هم این خانم خواب‌های خوبی می‌بیند. این آقا می‌گفت خانم زنگ زد و گفت فلسطین خبری است؟ گفتم همه فهمیدند، طوفان الاقصی اتفاق افتاده، مگر متوجه نشدی؟ می‌گوید نه می‌پرسد پس از کجا سؤال می‌کنی خبری شده؟

گفت من خواب بودم دیدم نقشه کره زمین است، نقشه اسرائیل است و حضرت زهرا (سلام الله علیها) روی نقشه اسرائیل ایستاده بودند و یک تکان به چادرشان دادند تمام اسرائیل موشک باران شد. از خواب پریدم و گفتم حتماً در فلسطین اتفاقاتی افتاده است.

اگر کسی این نیاز را فهمید، تازه متوجه می‌شود که ما در این عالم یک دلسوز و محب واقعی داریم که با همه وجود خیرخواه ما است و آن هم اهل بیت هستند و در رأس همه آن‌ها هم حضرت زهرا (سلام الله علیها) هستند. این محبت مادری تعارف و مجاز و این‌ها نیست، این کاملاً واقعی است.

فیلمی که حاج قاسم‌های‌های گریه می‌کرد و می‌گفت من در فلان عملیات محبت مادری حضرت زهرا (سلام الله علیها) را دیدم، دیدم که چه می‌کند. توضیح نداده که چی دیده، ولی می‌گوید محبت مادری را دیدم و همه هم در نقل‌های تاریخی وقتی که یک عده دل‌شکسته بودند و کم آورده بودند و نیاز به کمک داشتند، محبت مادری حضرت زهرا (سلام الله علیها) را درک کرده بودند.

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها

امشب مادر زائر پسر است. امشب شب جمعه است. مادر خلوتی با این بچه دارد و صدا می‌زند «بَنَّتِي قَتْلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ»^{۴۲}. تو را کشتند و نشناختند. ندانستند تو کی هستی و چه محبتی داری.

۴۲. يَا بَنَّتِي قَتْلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ. (خصیعی، حسین بن حمدان، هداية الكبرى، ص ۲۰۷).



یک قضیه‌ای را از محبت مادری نقل کنم. این را خیلی‌ها نقل کرده‌اند^{۴۳} و مرحوم شیخ عباس هم در نفس المهموم این قضیه را نقل کرده^{۴۴}، مرحوم مجلسی هم در جلد ۴۵ بحار نقل کرده^{۴۵}، قضیه مربوط به کاروان اسرای کربلاست. می‌گویند حضرت سکینه در دمشق بعد از چند روزی که این‌ها از قضیه ورودشان به دمشق گذشته، خوابی می‌بیند.

می‌دانید که قضیه دمشق چقدر برای این خانواده سخت و سنگین بود. می‌گویند در خواب دیدم پنج ناقه و مرکب از نور دارد می‌آید سمت من و بر هر کدام یک پیرمرد نشسته و ملائکه هم دور این‌ها و یک تعداد خادم در اطراف این‌ها هستند و با این‌ها حرکت می‌کنند. این‌ها آمدند سمت ما و آن خادما هم آمدند سمت ما و به من نزدیک شدند و به من گفت «يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكَ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ» به من گفت سکینه جد تو یعنی پیغمبر، به تو سلام می‌رساند. من گفتم «عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ» و من گفتم سلام بر پیغمبر. بعد پرسیدم تو کی هستی؟ گفت من یکی از کنیزان بهشتی و خادمان بهشتی هستم. گفتم این افرادی که روی مرکب‌ها هستند کی هستند؟ گفت اولی حضرت آدم است، نفر دوم حضرت ابراهیم است، نفر سوم حضرت موسی است، نفر چهارم عیسی روح‌الله است. گفتم این کی است که دست به محاسنش گرفته. «يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى» می‌خورد زمین و بلند می‌شود؟ گفت «جَدَّكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». این مصائبی که این خانواده در شام دیدند. فرمود این جد تو پیغمبر است؛ و گفتم «وَ أَيْنَ هُمْ

۴۳. وَ رَأَتْ سُكَيْنَةُ فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ بِدِمَشْقَ كَأَنَّ خَمْسَةَ نُجَبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحَدِّقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَصِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجُبَ وَ أَقْبَلَ الْوَصِيفُ إِلَى وَ قَرَّبَ مِنِّي وَ قَالَ يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكَ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ فَقُلْتُ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ قَالَ وَصِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْمَشِيخَةُ الَّذِينَ جَاءُوا عَلَى النُّجُبِ قَالَ الْأَوَّلُ آدَمُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ الثَّلَاثُ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْقَابِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقُلْتُ وَ أَيْنَ هُمْ قَاصِدُونَ قَالَ إِلَى أَبِيكَ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَتْ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأَعْرَفِهِ مَا صَنَعَ بِنَا الظَّالِمُونَ بَعْدَهُ - فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلْتُ خَمْسَةَ هَوَادِجٍ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوَادِجٍ امْرَأَةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ قَالَ الْأُولَى حَوَاءُ أُمِّ الْبَشَرِ وَ الثَّانِيَةُ أَسِيَةُ بِنْتُ مَزَاحِمٍ وَ الثَّلَاثَةُ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى فَقُلْتُ مَنْ فَقَالَ جَدَّتُكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمِّ أَبِيكَ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لِأَخْبَرْتَنِي مَا صَنَعَ بِنَا فَلَجِئْتَهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ يَا أُمَّتَاهُ جَعِدُوا وَ اللَّهُ حَقًّا يَا أُمَّتَاهُ بَدَدُوا وَ اللَّهُ شَمْلَنَا يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرِيمَنَا يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ أَبَانَا فَقَالَتْ كَفَى صَوْتِكَ يَا سُكَيْنَةُ فَقَدْ أَقْرَحْتَ كَبِدِي وَ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ مَعِيَ لَا يِفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ بِهِ ثُمَّ انْتَبَهَتْ وَ أَرَدَتْ كَثْمَانَ ذَلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثَتْ بِهِ أَهْلِي فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ. (ابن نما، جعفر بن محمد، مثيرالاحزان، ج ۱ ص ۱۰۴)

۴۴. قمی شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۴۵۴.

۴۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

قاصِدُونَ؟» این‌ها کجا دارند می‌روند. از روایت این‌طور فهمیده می‌شود که ظاهراً شب جمعه بوده است. پاسخ داد: «إِلَى أَبِيكَ الْحُسَيْنِ»، این‌ها دارند می‌روند. کربلا.

حالا بروید در عمق روایت و بسوزید و بروید در مصیبت فاطمیه. می‌گوید «فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ» شروع کردم به دنبال او دویدن که به او بگویم یا رسول‌الله بعد از تو با ما چه‌ها که نکردند. می‌گوید داشتم می‌رفتم که دیدم پنج هودج دیگر وارد شد. پنج مرکب نورانی دیگر وارد شد که داخل هرکدام یک زن بود. گفتم «مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ؟» گفت «الْأُولَى حَوَاءُ أُمِّ الْبَشَرِ»، گفت اولی حضرت حوا است. «وَالثَّانِيَةُ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ»، دومی حضرت آسیه «وَالثَّلَاثَةُ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ»، سومی مریم و «وَالرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ»، چهارمی حضرت خدیجه «وَالْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَتَقُومُ مَرَّةً وَتَقُومُ أُخْرَى»، دیدم یک خانمی هم هست که بر سر می‌زند و می‌نشیند و بلند می‌شود. گفتم این خانم کی است که بر سر می‌زند؟ گفت: «جَدَّتْكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمِّ أَبِيكَ». این مادر پدر تو فاطمه (سلام‌الله‌علیها) است. آنجا رفت به پیغمبر بگوید نشد.

سکینه می‌گوید اینجا گفتم: «وَاللَّهِ لَا أَخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِنَا» می‌روم و به مادرم می‌گویم با ما چه کردند. این همان خانمی است که به بچه‌های حزب‌الله لبنان گفته بود ما شما را رها نمی‌کنیم. حواسمان به شما هست و شما را دعا می‌کنیم. اینجا بچه‌های خودش دارند سیلی می‌خورند. «فَلَجِئْتُهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبِي» رسیدم به مادرم و در مقابل او شروع کردم به گریه. گفتم: «يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا» مادرا! به خدا حق ما را انکار کردند. «يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَاللَّهِ شَمَلَنَا» ای مادرا! ما را پراکنده کردند. مردان ما را گرفتند و کاروان ما چطور وارد کربلا شد و چطور برگشت. «يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا» ای مادرا! به خدا حریم ما را هتک کردند. «يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا» مادرا! به خدا که حسین پدرمان را کشتند.

می‌گوید مادر خطاب کرد و فرمود: «كُفِّي صَوْتِكَ يَا سَكِينَةَ فَقَدْ أَفْرَحْتَ كَبِدِي» فرمود مادر آرام بگیر، جگرم را تکه‌تکه کردی. «وَوَقَفْتُ نِيَّاطَ قَلْبِي»، بندهای دلم را پاره کردی. می‌گوید چیزی به من نشان داد. آنجا دستمال زرد را قبلاً گفتم خدمت شما، که بیرون کشید و کار تمام شد. دیدم مادرم چیزی به من نشان داد و گفت: «هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ مَعِي» این پیراهن پدرت حسین است. «لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ» فرمود این را از خودم جدا نمی‌کنم تا قیامت بشود و این را بیرون بیاورم و در پیشگاه خدا نشان بدهم. انتقام این پیراهن و لباس را بگیرم.

این کدام پیراهن است؟ ظاهراً همان پیراهنی است که خود مادر برای ابا‌عبدالله دوخته بوده است. خیلی قرائن برای این داریم. چون سال‌ها هم گذشته، لباس مندرس شده بوده. داستان این پیراهن چی است؟ وقتی خواست به میدان برود، به خواهرش زینب فرمود یک پیراهن کهنه بیاور که من زیر



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تا لایق جانان شوی - جلسه اول

همه لباس هایم بیوشم.^{۶۱} می خواهم لباسی باشد که کسی به آن رغبت نکند و آن قدر ظاهرش آشفته است و مندرس است که بگویند دیگر ارزش ندارد، مخصوصاً در یک بدنی که پراز نیزه و تیر و شمشیر است و زخم برداشته، کسی به این لباس طمع نکند، می خواهم تنم روی زمین عریان نشود و من را عریان نکنم.

جان به قربان آقایی که «قتلوه عطشانا و طرحوه عریانا»^{۶۲}، با لب تشنه کشتند و با تن عریان رها کردند. الا لعنت الله على القوم الظالمين. وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.^{۶۳}

خدایا در فرج امام زمان تعجیل بفرما!

قلب نازیشان از ما راضی بفرما!

عمر ما را نوکری حضرتش قرار بده!

نسل ما را از نوکران حضرتش قرار بده!

اموات، علما، شهدا، فقها، امام راحل، ذوی الحقوق، ذوی الارحام این شب جمعه کربلا مهمان اباعبدالله و فاطمه زهرا قرار بده!

شب اول قبر فاطمه زهرا را به فریاد ما برسان!

مریض های اسلام را به آبروی زینب کبری (سلام الله علیها) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شفای عاجل و کامل عنایت بفرما!

شر ظالمین خصوصاً آمریکا و اسرائیل را به خودشان برگردان!

به آبروی زهرای اطهر ریشه این ها را بکن!

امت اسلام فتح و ظفر نهایی عاجلاً عنایت بفرما!

رهبر عزیز انقلابمان را حفظ و نصرت عنایت بفرما!

مریض های اسلام شفای عاجل و کامل عنایت بفرما!

هرچه گفتیم و صلاح ما بود، هرچه نگفتیم و صلاح ما می دانی برای ما رقم بزن!

۶۱. قَالَ الْحُسَيْنُ ع انْبُغُوا لِي تَوْبًا لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ... (ابن طاووس، لهوف، ص ۱۲۳) و ائتونی

بثوب لا يرغب فيه البسه غير ثيابي لا اجرد فاني مقتول مسلوب... (ابومخنف ازدي، مقتل الحسين، ص ۱۹۴).

۶۲. في الموائد: إذا ظهر القائم (عج) قام بين الركن والمقام وینادی بنداوات خمسة: الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام

القائم، الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم، الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدی الحسين قتلوه عطشان، الرابع:

ألا يا أهل العالم إن جدی الحسين عليه السلام طرحوه عریانا، الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدی الحسين عليه السلام

سحقوه عدوانا (یزدی حائری، علی، إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۳۳).

۶۳. سوره شعرا، آیه ۲۲۷.